

معمای قطب‌نما



اختراعی که جهان را دگرگون
ساخت

امیر د. آتسل

ترجمه‌ی محمد تقی فرامرزی

زنگنه‌ها ماریار

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار	
۱۵	معمای قطب نما	۱
۲۳	نشانه‌ها در دریا و آسمان	۲
۴۱	دائنه	۳
۴۹	چلچراغ اتروسک‌ها	۴
۶۱	آمالفی	۵
۷۱	شبح فلاویو جویا	۶
۸۳	ماهی و لاک‌پشت از سنگ آهن مغناطیسی	۷
۹۷	ونیز	۸
۱۱۵	مارکو پولو	۹
۱۲۷	نقشه‌ی دریای مدیترانه آماده می‌شود	۱۰
۱۳۵	انقلاب در دریانوردی	۱۱
۱۵۳	نتیجه‌گیری	۱۲
۱۵۹	توضیحاتی درباره‌ی منابع کتاب	
۱۶۲	سپاسگزاری	
۱۶۴	نمایه	

معمای قطب نما

من نخستین بار در سنین کودکی به قطب‌نما علاقه‌مند شدم. سال‌های کودکی‌ام را در یک کشتی مسافرتی در دریای مدیترانه سپری کردم؛ پدرم ناخدای این کشتی بود. تمام سال‌های کودکی من در عرشه‌ی کشتی گذشت، به استثنای چند ماه از هر سال که برای حضور در مدرسه به خشکی می‌رفتم. وقتی در دریا بودم تکالیف انجام نشده را از راه مکاتبه با آموزگارام تکمیل می‌کردم. بدین ترتیب، هر طور شده بود توانستم تحصیلاتم را به پایان برسانم. اما در عرشه‌ی کشتی، برخی چیزهای دیگر نیز آموختم.

وقتی ده ساله شدم پدرم طرز هدایت کشتی را به من یاد داد. یکی از خدمه، چهار پایه‌ای کوچک برایم می‌آورد تا بر آن بنشینم و دستانم به سکان برسد. در روزهای نخست، پدرم سکان را همراه با من نگه می‌داشت، تا آن‌که کم‌کم هدایت کشتی را یاد گرفتم و بر طبق فرمان‌های ناخدا عمل کردم. پدرم دستور می‌داد: «چپ ده. چپ ده، آقا!» من همان‌گونه عمل می‌کردم و به هدایت کشتی ادامه می‌دادم. پدرم با صدای بلند می‌گفت: «راست پنج.» من تکرار می‌کردم: «راست پنج.» و سپس سکان را

می‌چرخاندم. سپس نوبت به کاری سخت‌تر می‌رسید. پدرم دستور می‌داد: «همین مسیر را ادامه بده.» در این حالت من مجبور می‌شدم از قطب‌نمای کشتی استفاده کنم و مسیر آن را دقیقاً در امتداد همان مسیری نگه‌دارم که در لحظه‌ی صدور فرمان پدرم داشت. این کار، دشوار بود - کشتی با اتومبیل فرق دارد (که سال‌ها بعد پس از رسیدن به سن قانونی برای رانندگی به این نکته پی بردم). واکنش کشتی به آرامی و همراه با لختی انجام می‌شود. حتی وقتی تیغه‌ی سکان در مسیر مستقیم قرار می‌گیرد کشتی چنانچه در ابتدای چرخیدن به یک سو بوده باشد به چرخیدنش ادامه خواهد داد. به همین علت، برای متوقف ساختن این چرخش باید آن را در جهت مخالف هدایت کنید تا کشتی واکنش نشان دهد. آنگاه مجبورید سکان را در جهت مخالف بچرخانید تا چرخش آن در نقطه‌ای متوقف شود که برای قرار گرفتن در مسیر مستقیم به آن نیاز دارید. هدایت کشتی به کمک قطب‌نما، هم هنر است هم علم، و من این نکته را در ده سالگی آموختم.

همچنان که سال‌ها از پی هم می‌گذشتند، من نیز به قطب‌نما و سکان کشتی علاقه‌مند می‌شدم. با سپاس از اطمینانی که پدرم به من پیدا کرده بود - چون کشتی ما هفتصد مسافر با خود حمل می‌کرد - من بیشترین کوشش را به خرج می‌دادم تا همه چیز را بهتر یاد بگیرم. سال‌ها پس از آن روزها، هنوز هم می‌توانم صدای تیک تیک قطب‌نما را در گوشم بشنوم که با هر درجه چرخش کشتی به چپ یا به راست از آن بر می‌خاست و سرعت گرفتن صدای تیک تیک نیز بازتابی از تندی چرخش کشتی و نتیجتاً سختی حرکتی بود که اگر لازم می‌شد حرکت مزبور را متوقف سازم انجام دهم. بزرگ‌ترین چالش رو در روی من به عنوان یک سکاندار جوان فقط سه یا چهار سال پس از آن‌که سکان را نخستین بار به دست گرفتم به وقوع پیوست، و آن لحظه‌ای بود که پدرم از من خواست کشتی را از تنگه‌ی مسینا (موکنا‌ی باستانی، بین جزیره‌ی سیسیل و خاک ایتالیا) هدایت کنم.

تنگه‌ی مسینا یک گذرگاه باریک دریایی بین منطقه‌ی کالابریا در منتها‌لیه جنوبی ایتالیا و جزیره‌ی سیسیل است. چون این تنگه دو دریای تیرنه و ایونی را در داخل دریای مدیترانه به یکدیگر وصل می‌کند و آن دو نیز با قطعات بزرگی از خشکی از یکدیگر جدا می‌شوند، جریان‌هایی بسیار تند از ورودی جنوبی تنگه تا انتهای باریک آن در کنار شهر مسینا در جزیره‌ی سیسیل تشکیل می‌شوند. هدایت کشتی از این تنگه، حتی برای با تجربه‌ترین سکان‌دار، چالشی به شمار می‌رود. شبانگاه بود، می‌توانستم روشنایی چراغ‌های روستاها و شهرهای واقع در دو سوی مسیر حرکت کشتی در جهت شمال را بینم. وقتی به گلوگاه تنگه‌ی مسینا نزدیک شدیم، تکان‌های کشتی آغاز شد و جریان‌های خروشان که در گلوگاه‌ها به هم می‌رسند بر شدت آن افزودند. همچنان که بر شدت جریان‌ها افزوده می‌شد صدای تیک تیک قطب‌نما افزوده شد، و من مجبور شدم کشتی را به سمت چپ و ناگهان به سمت راست و سپس خیلی تندتر به سمت چپ بچرخانم تا از اضافه چرخش آن جلوگیری کنم. گاهی‌گاهی کار به جایی می‌رسید که گمان می‌کردم جریان آب کشتی را خواهد برد، ولی حاضر نبودم بگذارم دریا در این نبرد پیروز شود. به محض آن‌که از تنگه خارج شدیم و خود را دوباره در دریای آرام دیدیم، پدرم آمد به سراغ من. لحظه‌ای در کنار هم ایستادیم و به درخشش گدازه‌ی کهربایی رنگی که با فاصله‌های ثابت در جزیره‌ی دوردست استرومبولی از دریای تیرنه به هوا پرتاب می‌شد و ما نیز تازه وارد این دریا شده بودیم چشم دوختیم. پدرم شتابان گفت: «کارت را خوب انجام دادی.» پس از پشت سر گذاشتن خطر، در ساحل جنوبی ایتالیا به سوی مقصدمان پیش رفتیم.

سال‌ها بعد، یک بار دیگر گذرم به جنوب آفتابی و دوست داشتنی ایتالیا افتاد. این بار نیز از راهنمایی قطب‌نما برخوردار شدم. البته در جستجوی ریشه‌های دستگاہی اسرارآمیز به آنجا رفته بودم که مرا از سال‌های کودکی‌ام